

## بررسی فقه‌الحدیثی حدیث «الشَّيْخُ فِي أَهْلِهِ كَالنَّبِيِّ فِي أُمَّتِهِ»

جواد نصیری وطن<sup>۱</sup>  
سیف الله احدی<sup>۲</sup>  
مهدی جلالی<sup>۳</sup>

### چکیده

محدثان با توجه به حدیث «من بلغ» برخی از احادیث اخلاقی را بدون سند نقل کرده اند و در جدا سازی حدیث اصلی و جعلی ما را با مشکل مواجه ساخته‌اند. نمونه ای از این احادیث، حدیث «الشَّيْخُ فِي أَهْلِهِ كَالنَّبِيِّ فِي أُمَّتِهِ» است که اگر بر سر زبان‌ها اشتها یابد ممکن است به صورت عقیده در آید که ریش سفیدان از جوانان برترند و بر آن‌ها ولایت دارند. در نگاهی به این حدیث آن چه که به ذهن خطور می‌کند این است که سند حدیث چگونه است؟ و منظور از شیخ چیست؟ و آیا شباهت آن با نبی صحیح است؟ و آیا با آیات و روایات دیگر مطابقت دارد؟ در تحقیق حاضر با روش توصیفی - تحلیلی و کتابخانه ای به سوالات فوق جواب داده می‌شود. یافته های این تحقیق حاکی از آن است که در منابع معتبر حدیثی (شیعه و اهل سنت) نیامده و سند صحیحی ندارد و در منابع اهل سنت متن آن به گونه‌های مختلفی، مانند: «الشَّيْخُ فِي أَهْلِهِ - الشَّيْخُ فِي بَيْتِهِ - الشَّيْخُ فِي جَمَاعَتِهِ - الْعَالِمُ فِي أَهْلِهِ» نقل شده است که در جمع بین آنها می‌توان گفت حدیث «الْعَالِمُ فِي قَوْمِهِ» مبین حدیث «الشَّيْخُ فِي أَهْلِهِ» است و سه حدیث دیگر در صدد گستره فعالیت شیخ می‌باشند، این فعالیت ابتدا از خانه سپس اهل و بستگان و در مرحله بعد جماعت شروع می‌شود. واژه شیخ نیز بر بزرگسال، مرد خانواده، عالم، عالم دین، صاحب رای و صاحب آبرو و واژه اهل بر همسر فرد، خانواده، پیروان و تابعان شخص اطلاق می‌شود، شارحان حدیث از آن معنای بزرگسال عالم را فهمیده اند و با وظایفی که قرآن برای انبیاء می‌شمارد جز بر پیر عالم نمی‌تواند صادق باشد. اگر حدیث مورد بحث دلالت بر تبعیت داشته باشد تبعیت بدون تخصص از نظر قرآن و سنت مردود می‌باشد.

### کلیدواژه‌ها

شیخ، اهل، نبی، امت، تشابه.

۱. دانشجوی دکتری قرآن و حدیث دانشگاه فردوسی مشهد - javadnasirivatan@gmail.com

۲. دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده مسؤل)  
Ahadi.seifollah.1251@yahoo.com

۳. دانشیار دانشکده الهیات دانشگاه فردوسی مشهد - a.jalaly@um.ac.ir  
تاریخ دریافت: ۹۵/۰۲/۱۸ تاریخ پذیرش: ۹۵/۰۴/۲۱

## ۱. طرح مسأله

از آنجایی که بعد از قرآن کریم مهمترین منبع برای دسترسی معارف دینی حدیث است و با توجه به اینکه در برهه‌ای از زمان پدیده جعل وجود داشته است (ابوریه، ۱۳۸۹ق، ۱۸۰ تا ۲۱۸). نمی‌توان به همه احادیث به دیده مثبت نگریست، پس شایسته است هر مسلمانی حداکثر تلاش برای شناخت منابع دین خود، از جمله، حدیث داشته باشد.

احادیثی که از معصومان بیان شده‌اند، به گونه‌های تاریخی، فقهی، اخلاقی، دعائی و... تقسیم می‌شوند. در بین احادیث اخلاقی، احادیثی درباره فضیلت بزرگسالان نقل شده‌اند. با بررسی در منابع روایی مشخص شد که آنها به دو صورت بیان شده‌اند: ۱- برخی دستوری بوده‌اند و توجه به سن بزرگسال داشته‌اند. و فرموده‌اند، بخاطر سنش به وی احترام بگذارید. به عنوان مثال، رسول خدا (ص) فرمودند: هر کس برتری پیر را به دلیل سنش بشناسد و او را احترام کند خدا وی را از هراس روز قیامت در امان می‌دارد (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۲: ۶۵۸). همچنین به انس بن مالک فرمودند که به بزرگسالان احترام بگذارید تا از رفقای من در بهشت باشید (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ۷۳: ۱۳۷).

۲- در برخی دیگر از روایت‌ها آمده است که به مومن ریش سفید احترام بگذارید. به عنوان مثال امام صادق (ع) فرمودند: «سه گروه‌اند که حقشان را جز منافق نادیده نمی‌گیرد: ریش سفید مسلمان، حافظ قرآن، پیشوای دادگر». (همان، ۲: ۶۵۸) همچنین فرمودند: «هرکس مومن ریش سفیدی را سبک شمارد خدا کسی را به سوی او می‌فرستد تا پیش از مردنش وی را سبک شمارد» (همان).

در منابع روایی، حدیث «الشَّيْخُ فِي أَهْلِهِ كَالنَّبِيِّ فِي أُمَّتِهِ» روایت شده است که به خاطر تفاسیر گوناگون از معنای شیخ و اهل، نیاز به تدبیر بیشتری دارد که این مقاله متکفل بحث و بررسی آن است. از ضرورت این تحقیق می‌توان گفت از آنجایی که احادیث اخلاقی نسبت به احادیث دیگر مشهورتر بوده و این شهرت تبدیل به عقیده<sup>۱</sup> می‌شود، لذا باید در این احادیث دقت بیشتر انجام گیرد.

پرسش این پژوهش آن است که آیا این سخن را پیامبر اکرم (ص) یا

۱. عقیده حکومت ریش سفیدی

معصومان (ع) بیان کرده اند؟ و آیا سند صحیحی برای آن آمده است؟ دومین سوال آن که واژه «الشَّيْخُ» دارای چه معانی ای می باشد آیا فقط بر شخصی که به سن پیری رسیده باشد دلالت دارد یا خیر؟ سومین سوال این است که آیا حدیث مورد نظر با آیات قرآن و احادیث دیگر مطابقت دارد یا خیر؟ چهارمین سوال این است آیا شباهت شیخ و نبی از نظر قرآن و روایت‌های دیگر مورد تایید است؟

در این تحقیق با روش توصیفی-تحلیلی و کتابخانه ای به سوالات فوق جواب داده می شود. درباره ی پیشینه ی این موضوع باید خاطر نشان کرد، با تبعی که در مقالات انجام شد مشخص شد تا بحال کسی این حدیث را مورد بررسی و کنکاش قرار نداده است.

در ابتدا حدیث مورد نظر را در منابع حدیثی شیعه و سنی از نظر سندی بررسی می کنیم و سپس به دلالت آن می پردازیم.

## ۲. منبع شناسی روایت

### ۲-۱. منابع شیعه

اولین بار فتال نیشابوری در کتاب روضة الواعظین حدیث را به این شکل بیان کرده است: «وَقَالَ (ص) الشَّيْخُ فِي أَهْلِهِ كَالنَّبِيِّ فِي أُمَّتِهِ» (فتال نیشابوری، ۱۳۷۵ ش، ۲: ۴۷۶). پیامبر اکرم (ص) فرمود: شیخ در میان اهل و خانواده اش مانند پیامبر در میان امتش می باشد.

سپس محمد بن محمد شعیری در کتاب جامع الاخبار، حدیث را این گونه نقل کرده است: «وَقَالَ (ع) الشَّيْخُ فِي أَهْلِهِ كَالنَّبِيِّ فِي أُمَّتِهِ» (شعیری، بی تا، ۹۲). در مشکاه الانوار نیز به همین روش نقل شده است (طبرسی، ۱۳۴۴ ش، ۱۶۹).

بعد مرحوم محمد باقر مجلسی و محدث نوری به تبعیت از آنها حدیث را بدون سند ذکر کرده اند (مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ۷۲: ۱۳۷؛ محدث نوری، ۱۴۰۸ ق، ۸: ۳۹۴). همانگونه که مشاهده شد انتشار حدیث از قرن پنجم به بعد می باشد، و بزرگترین عیب آن این است که فاقد سند است و از نظر علمای رجال حدیثی که سند نداشته باشد، ضعیف و مردود می باشد (عتر الحلبی، ۱۴۱۸ ق، ۲۸۶).

## ۲-۱-۱. بررسی اعتبار حدیث منابع شیعی

### ۲-۱-۱-۱. روضة الواعظین فتال نیشابوری

روضه الواعظین و بصیرة المتعظین اثر ابو علی، محمد بن حسن فتال نیشابوری است که در موضوع اصول عقاید و اخلاق و آداب و زندگی‌نامه و فضائل معصومین علیهم السلام منتشر شده است. این کتاب کلیه اسناد روایات را حذف کرده است. هدف مولف نوشتن کتابی اخلاقی بوده است که برای تهذیب و سیر و سلوک از آن استفاده شود.

شیخ منتجب الدین گفته است که فتال نیشابوری ثقة و جلیل بوده است (منتجب الدین، ۱۴۲۲ ق، ۴۳۷). آیت الله بروجردی نیز افزوده: «محمد بن حسن بن علی بن احمد فتال نیشابوری معروف به ابن فارسی، متکلم جلیل القدر، فقیه، عالم، زاهد و متقی است. در نیشابور به دنیا آمده است اما تاریخ ولادتش معلوم نیست. از تألیفات وی: ۱- روضة الواعظین و بصیرة المتعظین ۲- التتویر فی معانی التفسیر ۳- مونس الحزین است» (بروجردی، ۱۳۸۶ ش، ۲۵: ۴۱ و ۴۲).

### ۲-۱-۱-۲. جامع الاخبار شعیری

مؤلف در مقدمه کتاب گفته است: «من از ۲۰ سالگی تا حالا (سن ۵۰ سالگی) همواره شوق آن را داشتم که کتابی جامع از روایات تألیف کنم که شامل زهد و موعظه و ترغیب و ترهیب باشد، اما چون دیدم مردم زمانه از این بحث‌ها فراری‌اند و به کمترین مراتب آن هم نمی‌رسند چه رسد به قله‌های رفیع آن، گاهی مصمم می‌شدم و گاهی از آن منصرف. زمانی آیه شریفه «وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ» (الذاریات: ۵۵) را دیدم و در آن تأمل نمودم و در مضمون روایاتی مانند هر کس دیگران را دعوت به خیر کند بخاطر دعوتش مأجور است چه دیگران عمل کنند و چه عمل نکنند، دقت کردم؛ لذا نگاه به رغبت مردم نکردم و دست به قلم بردم و این کتاب را به رشته تحریر در آوردم» (شعیری، بی تا، ۳).

حر عاملی گفته است: «شمس الدین محمد بن محمد بن حیدر شعیری عالم و صالح می‌باشد و کتاب جامع الاخبار به وی نسبت داده شده است» (حر عاملی، بی تا، ۲: ۲۳۲). آیت الله بروجردی درباره وثاقت و تألیف‌های وی

می‌گوید: «عالم و فقیه بزرگ شیعه در قرن ششم هجری است. وی در شهر بیهق برای آموختن و فراگرفتن دانش آن روزگار، به منزل ابومنصور علی بن عبدالله زیادی می‌رفت و بهره‌ها می‌برد و همچنین در محضر فضل الله بن علی راوندی درس یاد می‌گرفت. از شاگردان ایشان می‌توان به شیخ منتجب الدین از علمای قرن ششم هجری و صاحب کتاب الفهرست و از تألیف وی جامع الاخبار اشاره کرد» (بروجردی، ۱۳۸۶ ش، ۲۵: ۴۷).

بنابراین از نظر صاحب نظران صاحبان دو کتاب «جامع الاخبار» و «روضه الواعظین» مورد اعتماد و موثق هستند، ولی بزرگترین اشکال آنها این است که احادیث را بدون سند ذکر کرده‌اند. پس وجود حدیث در این کتاب‌ها به تنهایی کفایت نمی‌کند و نیاز به بررسی و جست و جوی سند در کتاب‌های دیگر می‌باشد.

## ۲-۲. منابع اهل سنت

حدیث مذکور در صحاح سته و دو کتاب دیگری که به عنوان منابع اولیه به صحاح سته اضافه می‌شوند (موطأ مالک و مسند احمد بن حنبل) که مجموع این کتابهای هشت‌گانه، مورد رجوع علمای اهل سنت می‌باشند یافت نشد.

### ۲-۲-۱. گونه اول

الف- أخبرنا علي بن إسماعيل بن علي أبو الحسن بن أبي المعالي العلوي الأذرعبي بقرآتي عليه بمر و أبنا الأديب أبو محمد كاميجار بن عبد الرزاق بن محتاج بن أحمد بن سهل الشافعي قراءة عليه قال ثنا القاضي أبو بكر أحمد بن محمد بن إبراهيم الصدقي إملاء ثنا أبو عبد الله الحسين بن علي الخطيب ثنا أستاذي أبو جعفر محمد بن أحمد الفقيه ثنا عبد الله بن محمود السعدي ثنا محمد بن عبد الملك الكوفي القنطاري ثنا إسماعيل بن إبراهيم شيخ لنا عن ابن أبي رافع عن أبي رافع قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: ( السُّنَّحُ فِي أَهْلِ كَالْتَّبِي فِي أُمَّتِهِ )) (ابن عساکر، ۱۴۲۱ ق، ۲: ۷۰۳).

ب- «الدیلمی فی مسند الفردوس من روایة محمد بن عبد الملك الكوفي

حدثنا إسماعيل بن إبراهيم عن أبيه عن رافع بن أبي رافع عن أبيه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: (الشَّيْخُ فِي أَهْلِهِ كَالنَّبِيِّ فِي قَوْمِهِ) (عراقى، ۱۴۰۸ ق، ۱: ۲۳۰).

ج- «أحمد بن يعقوب القرشي الجرجاني الأموي عن عبد الملك القناطري عن إسماعيل عن أبيه عن رافع (عن أبي رافع) الشَّيْخُ فِي أَهْلِهِ كَالنَّبِيِّ فِي أُمَّتِهِ (زين الدين محمد، ۱۹۸۰ م، ۴: ۱۸۵؛ متقى هندی، ۱۹۸۱ م، ۱۵: ۶۶۴؛ سيوطى، بی تا، ۱: ۷۱۹۴).

د- «الضحاک بن علی المرزوي أبو الحسن الصوفي قديم قزوین سنة أربع وثمانین و ثلاثمائة وروى عن مُحَمَّد بن أَحْمَد بن تَوْبَةَ المرزوي روى عنه الخليل الحافظ في مشيخته فقال ثنا أبو الحسن الضحاک بن علي الصوفي شاب قديم علينا ثنا مُحَمَّد بن أَحْمَد بن تَوْبَةَ المرزوي ثنا عَبْدُ اللَّهِ ابن مُحَمَّد المرزوي ثنا مُحَمَّد بن عَبْدِ الْمَلِك الكوفي ثنا إسماعيل بن إبراهيم عن أبيه عن رافع بن أبي رافع عن أبيه رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: الشَّيْخُ فِي أَهْلِهِ كَالنَّبِيِّ فِي أُمَّتِهِ» (عبدالكريم بن محمد، ۱۴۰۸ ق، ۳: ۹۵ و ۹۶)

#### ۲-۲-۲. گونه دوم

«حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ حَاتِمٍ حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الْقَيْرَوَانِيِّ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ بْنِ غَنَائِمَ عَنِ مَالِكِ عَنِ نَافِعِ عَنِ ابْنِ عُمَرَ مَرْفُوعًا: الشَّيْخُ فِي بَيْتِهِ كَالنَّبِيِّ فِي قَوْمِهِ» (سيوطى، ۱۹۹۶ م، ۱: ۱۴۰).

#### ۲-۲-۳. گونه سوم

«الشَّيْخُ فِي جَمَاعَتِهِ كَالنَّبِيِّ فِي قَوْمِهِ، يَتَعَلَّمُونَ مِنْ عِلْمِهِ» (سخاوى، ۱۹۸۵ م، ۱: ۴۱۲؛ ابوالفداء، ۲۰۰۰ م، ۲: ۱۸؛ فتنى، ۱۳۴۳ ش، ۱: ۲۰؛ أبو المحاسن قانوجي، ۱۴۱۵ ق، ۱: ۱۰۵).

#### ۲-۲-۴. گونه چهارم

«وقال صلى الله عليه وسلم: الْعَالِمُ فِي قَوْمِهِ كَالنَّبِيِّ فِي أُمَّتِهِ» (شمس الدين، ۲۰۰۴ م، ۲: ۲۷۵).

### ۲-۳. بررسی سندی گونه‌های روایت در منابع اهل سنت

از بررسی سندی این چهار قسم نتایج زیر حاصل شد.

#### ۲-۳-۱. گونه اول

«الشَّيْخُ فِي أَهْلِهِ كَالنَّبِيِّ فِي أُمَّتِهِ» ابن عساکر در نقد آن گفته است: این حدیث منکر است و قنطری کذاب بوده است. (ابن عساکر، ۲: ۷۰۳) ابن نجار و ابوالفضل عراقی گفته اند که اسناد این حدیث ضعیف می‌باشد. ابن عدی نیز گفته است: این حدیث با چنین سندی منکر می‌باشد (سیوطی، ۱۹۹۶م، ۱: ۱۴۱). ابن حجر از قول ابن طاهر بیان کرده است که قنطری کذاب بوده است و همچنین دارقطنی وی را ضعیف دانسته است (ابن حجر، ۱۹۷۱م، ۳: ۱۸۴). ذهبی گفته است این حدیث توسط عبدالله بن محمود سعدی مروزی روایت شده است که باطل می‌باشد (ذهبی، ۱۹۶۳م، ۳: ۶۳۲).

#### ۲-۳-۲. گونه دوم

«الشَّيْخُ فِي بَيْتِهِ كَالنَّبِيِّ فِي قَوْمِهِ». سخاوی گفته است: ابن حجر و ابن تیمیه آن را موضوع دانسته‌اند (زین الدین محمد، ۱۳۵۶، ۴: ۱۸۵). ابن حبان گفته است: ابن غنائم از مالک احادیثی را نقل می‌کرد که او نقل نکرده بود و در نتیجه روایت از او جایز نمی‌باشد (ابن حبان، ۱۳۹۶ ق، ۲: ۳۹). سیوطی درباره وی گفته است: ابن غنائم مستقیم الحدیث بوده است (سیوطی، ۱۹۹۶م، ۱: ۱۴۰). ذهبی گفته است او مجهول الحال می‌باشد (ذهبی، ۱۹۶۳م، ۲: ۴۶۴).

#### ۲-۳-۳. گونه سوم

«الشَّيْخُ فِي جَمَاعَتِهِ كَالنَّبِيِّ فِي قَوْمِهِ ، يَتَعَلَّمُونَ مِنْ عِلْمِهِ ، وَيَتَأَدَّبُونَ مِنْ أَدَبِهِ» در منابع اهل تسنن سندی برای آن بیان نشده است و رجالیون اهل تسنن همان مطالبی که برای حدیث اولی ذکر کرده‌اند، برای این نیز گفته‌اند. مثلاً در کتاب فوائد

۱. «هَذَا مُنْكَرٌ بِهَذَا الْإِسْنَادِ وَالْبَلَاءُ فِيهِ مِنْ مُصْعَبٍ وَلَا أَعْلَمُ لَهُ شَيْئًا آخَرَ وَأَخْرَجَهُ الْعَقِيلِيُّ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى بْنِ شَيْبَةَ بِهِ. وَقَالَ مُصْعَبٌ مَجْهُولٌ بِالتَّقْلِ حَدِيثُهُ غَيْرَ مَحْفُوظٍ وَلَا يُتَابَعُ عَلَيْهِ وَلَا يَعْرِفُ إِلَّا بِهِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ» (سیوطی، ۱۹۹۶م، ۱: ۱۴۱).

الموضوعه گفته شده که این حدیث اصلی ندارد (مرعی بن یوسف، ۱۹۹۸ م، ۱: ۹۹). فتنی آن را در باب «فضل العالم العامل علی العابد» ذکر کرده است، به نظر می‌رسد وی شیخ را به معنای عالم می‌دانسته است که حدیث را ذیل آن باب آورده است. سپس در خاتمه کلام افزوده است همه ی اقسام این حدیث باطل است (فتنی، ۱۳۴۳ ش، ۱: ۲۰). ابن تمیمیه و ابن حجر و ابن حبان نیز گفته اند: این حدیث با انواع و اقسام آن باطل و ساختگی هستند (ابوالمحاسن قاوقجی، ۱۴۱۵ق، ۱: ۱۰۵). بر فرض این که از سند آن چشم پوشی کنیم، توجه حدیث بیشتر ناظر به علم شیخ می‌باشد نه سن وی، برای این که در ادامه حدیث آمده است که مردم از علم او بهره مند و از آدابش تربیت یافته می‌شوند.

#### ۲-۳-۴. گونه چهارم

«العَالِمُ فِي قَوْمِهِ كَالنَّبِيِّ فِي أُمَّتِهِ» در منابع معتبر حدیثی ذکر نشده است، یکبار از قول ابن عباس بیان شده است (آلوسی، ۱۴۱۵ق، ۱۳: ۲۹۶). و بار دیگر از قول پیامبر (ص)، در نتیجه مرفوع یا موقوف بودن آن مشخص نیست و همچنین فاقد سند نیز می‌باشد.

جمع بندی: حدیث «الشَّيْخُ فِي أَهْلِهِ كَالنَّبِيِّ فِي أُمَّتِهِ» از نظر سندی ضعیف است. آن توسط محمد بن عبدالمملک یا عمر بن غنائم نقل شده است که علمای اهل سنت احادیث آنها را فاقد اعتبار دانسته اند. متن روایت نیز با الفاظی مانند «الشَّيْخُ فِي بَيْتِهِ وَ الشَّيْخُ فِي جَمَاعَتِهِ وَ الْعَالِمُ فِي قَوْمِهِ» نقل شده است. در جمع بین آنها می‌توان گفت حدیث العالم فی قومه مبین حدیث الشیخ فی اهله است و سه حدیث دیگر در صدد گسترش دامنه فعالیت شیخ می‌باشند و این فعالیت ابتدا از خانه سپس اهل و بستگان و در مرحله بعد جماعت شروع می‌شود.

#### ۳. شیخ در لغت و اصطلاح

راغب گفته جمع شیخ، شَيْخٌ، مَشِيخَةٌ و مَشِيخَاءٌ می‌باشد (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ۱: ۴۶۹). ازهری و زمخشری دو جمع اَشْيَاخٌ و شَيْخَانٌ نیز بر آنها افزوده‌اند (ازهری، بی تا، ۷: ۱۹۶؛ زمخشری، ۱۹۷۹م، ۳۴۳). لغت شناسان درباره معنای آن اقوال زیر را ارائه داده‌اند:



الف- راغب گفته: شیخ به کسی که بزرگسال و سال دیده است، گفته می‌شود و در میان ما کسی که علمش افزون است به شیخ تعبیر می‌شود، زیرا یکی از شئونات شخص کهن سال و شیخ این است که معمولاً معارف و تجربه‌هایش زیاد می‌باشد. (راغب، ۱۴۱۲ق، ۱۰: ۴۶۹)

ب- ازهری گفته: «و العَرَبُ تَقُولُ لِزَوْجِ الْمَرَأَةِ- و إن كان شاباً: هو شَيْخُهَا... و لامرأة الرجل و إن كانت شابة» عرب به شوهر زن بر فرض این که جوان باشد شیخ می‌گویند (ازهری، بی‌تا، ۶: ۱۹۶).

ج- کسی که سال‌های زیادی از عمرش سپری شده و علائم پیری، مانند سفیدی موها، در او ظاهر گردیده است یا کسی که جوانی را پشت سر گذاشته است و جسمش فرسوده شده است. (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ۳: ۳۱)

د- به کسی که از نظر رای و نظر بزرگ باشد. گاهی اوقات به همین دلیل به جوان شیخ اطلاق می‌شود. (محمد بن عمر، ۲۰۰۴م، ۶: ۳۵۹۴)

ه- هر شخصی که در نزد قوم و خانواده اش احترامی داشته باشد شیخ می‌گویند. (مدنی، ۱۳۸۴ش، ۵: ۱۴۲؛ مصطفوی، ۱۳۶۰، ۶: ۱۶۳)

و- لفظ شیخ در بین مسلمانان بر علماء دین اسلام اطلاق شده است (موسی حسین یوسف، بی‌تا، ۲: ۱۲۶۴). زمانی به کسی شیخ الاسلام گفته می‌شود که از قرآن و سنت پیروی کند و در علم نقلی و عقلی تبهر داشته باشد (مدنی، ۱۳۸۴ش، ۵: ۱۴۲).

در اینکه عنوان شیخ، در چه مرحله‌ای از سن اطلاق می‌گردد، اختلاف نظر وجود دارد. برخی گفته‌اند: آن که سنش از چهل گذشته باشد (حلی، ۱۴۱۳ق، ۲: ۴۶۵). برخی دیگر گفته‌اند کسی که سنش از ۴۶ سال، از پنجاه سالگی تا پایان عمر، از ۵۱ سالگی تا آخر عمر، از پنجاه تا هشتاد سالگی تجاوز کرده باشد (فیروزآبادی، بی‌تا، ۱: ۳۶۳؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ۳: ۳۱).

جمع بندی: واژه شیخ در لغت به کسی کهن سال، شوهر زن، عالم، عالم دین، صاحب رای، صاحب آبرو و صاحب احترام اطلاق می‌شود. اقوال گفته شده همه می‌توانند به نحوی صحیح باشند، فقط معنای شوهر زن که برای شیخ گفته شده با یک قسم دیگر از حدیث که گفته «الشیخ فی جماعته» سازگار نیست. اگر

حدیث به طریق اول «الشیخ فی اهله...» نقل شده بود می توانستیم آن را بپذیریم و موید آن آیه ی «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ» (النساء: ۳۴) را ذکر کنیم. و اگر بگوییم این حدیث درباره احترام به پدر می باشد، قرآن نیز در این باره سفارش های زیادی کرده است از جمله «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا وَلَا تَقْرَبْهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا وَخَفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلْمِ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيْتَنِي صَغِيرًا» (الاسراء: ۲۳ و ۲۴) و آیه ی «وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا» (لقمان: ۱۵) از امام رضا هم نقل شده است که فرمود: کسی که شکر والدین را بجا نیاورد شکر خدا را انجام نداده است (ابن بابویه، ۱۳۶۲ ش، ۱۵۶).

اگر منظور از شیخ، شیخ حدیث یا عالم دینی یا کسی که علمش در بین سایر مردم زیاد است باشد، حدیث مشابه «علماء أمتي كأنبياء بني إسرائيل» (محدث نوری، ۱۴۰۸ ق، ۱۷: ۳۲۰) آن را تقویت می کند. البته اقوالی که علما در ذیل این حدیث گفته اند بیشتر ناظر به شیخ عالم است که آن دارای احترام و صاحب نظر می باشد، به عنوان مثال:

ابن عباس برای تعلیم قرائت قرآن به در خانه ی ابی بن کعب می رفت و در آنجا منتظر می شد، تا وی از خانه خارج شود و در آن مدت که منتظر می شد در نمی زد. یک روز ابی بن کعب ایشان را با چنین حالی دید گفت چرا در نمی زنی که من زودتر به خدمت برای فراگیری دانش برسم؟ او در پاسخ این روایت را خواند: «العالم فی اهله کالنبی فی امته» بعد گفت انسان باید به دنبال علم برود و مگر خداوند نفرموده است «اگر صبر می کردند و از پشت خانه پیامبر را صدا نمی زدند تا این که پیامبر خارج شود برای آنها بهتر بود (الحجرات: ۵). به همین دلیل من در را نزد من تا خودتان تشریف بیاورید و من از محضرتان استفاده نمایم (آلوسی، ۱۴۱۵ ق، ۱۳: ۲۹۶). با توجه به این که ابن عباس بجای واژه الشیخ، لفظ العالم را به کار برده است می توان برداشت کرد که شیخ می تواند، عالمی باشد که نزد وی رفته و مطالبه علم می کنند و شاید اصل حدیث چنین بوده است و نقل به معنا شده است یا الفاطش تغییر یافته است.

عجلونی: آن را حدیث (... الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ) و آیه «فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ

لا تَعْلَمُونَ» (النحل: ۴۳) تقویت می‌کند (ابوالفداء، ۲۰۰۰م، ۲: ۱۹). ایشان از این حدیث اهل علم را فهمیده است.

شوکانی: این تشابه بخاطر بزرگی سن و کمال قوت نیست، بلکه بخاطر کمال عقل است که منبع و مطلع علم می‌باشد (شوکانی، ۱۴۱۴ ق، ۴: ۱۸۵).

احمد رفاعی: شیخ در میان قومش همچون «پیامبر» در میان امتش می‌باشد. شیخ نردبان انسان فقیر است که به وسیله آن صعود می‌کند (رفاعی، ۱۹۸۰م، ۱۶۵).

عبدالوهاب شعرانی: شیوخ (رضی الله عنه) نواب شارع پیامبر در ارشاد همه مردم هستند. وارث علم رسول می‌باشند و حفظ شریعت و قلوب از میل به

غیر مرصعات خداوند بر عهده آنها می‌باشد (شعرانی، ۱۳۲۱ ق، ۲: ۶۲). گویی منظور از شیوخ در نظر وی افراد خاص یا شیوخ حدیثی هستند که ایشان لفظ

رضی الله عنه را برای آنها به کار برده است. در مورد وجه تشابه شیخ (عالم) و نبی گفته است: «الف- نبی دعوت کننده به سوی خداوند است، شیخ دعوت

کننده به سوی رسول خدا می‌باشد. ب- نبی واسطه بین خلق و حق می‌باشد شیخ واسطه بین مرید و رسول است. ج- پیامبر دعوت کننده به حکمتی است

که با معجزه انجام می‌شود، شیخ نیز دعوت کننده به حکمتی است که با کرامت انجام می‌شود. د- نبی در احوال و افعال و احوال و تقریر معصوم

است، شیخ نیز مانند او محفوظ است. ه- نبی امین وحی است شیخ امین الهام می‌باشد. و- نبی سخنی را از نزد خود بیان نمی‌کند. شیخ نیز مانند او

می‌باشد و در ظاهر و باطن به وی اقتدا می‌شود.» (شعرانی، ۱۴۰۸ ق، ۲، ۸۰). عمر سهروردی: مرید باید بداند که شیخ در نزد او تذکره ای از جانب خدا و

رسول است (سهروردی، ۱۹۹۶م، ۲۸۵).

ضیاء الدین سهروردی گفته است بر مرید واجب است که در همنشینی با شیخ مانند صحابه با پیامبر در ادب و رفتار باشد، همانگونه که خداوند درباره صحابه

فرمود: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در برابر خدا و پیامبرش [در هیچ کاری] پیشی مجوید»<sup>۱</sup> (الحجرات: ۱). «صدایتان را بلندتر از صدای پیامبر مکنید»<sup>۲</sup> (الحجرات:

۲). در مورد شیخ و مرید نیز صادق می‌باشد (سهروردی، ۱۳۶۳ش، ۲۵).

۱. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدِمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ (الحجرات: ۱).

۲. لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ (الحجرات: ۲).

عبد القادر گیلانی: همانگونه که خداوند اطاعت رسول اکرم را بر مسلمانان واجب کرد و فرمود: « و آنچه را فرستاده [او] به شما داد، آن را بگیرید و از آنچه شما را باز داشت، بازایستید »<sup>۱</sup> (الحشر: ۷). اطاعت مرید از شیخ نیر اطاعت تامه و در همه اوامر و نواهی نافذ می‌باشد. مرید در نزد شیخ مانند میت در نزد غسل یا خاکی که وی را می‌پوشاند می‌باشد. هرکس دوست دارد اصلاح باشد باید خاک پای شیوخ باشد (گیلانی، ۱۳۸۱ ش، ۸).

#### ۴. شیخ در قرآن

این واژه در قرآن سه بار به صورت مفرد و یکبار به صورت جمع به کار رفته است. موارد کاربرد آن در آیات زیر می‌باشد

الف- حضرت ابراهیم: در سوره هود آمده است که همسر حضرت ابراهیم گفت «ای وای بر من! آیا من فرزند می‌آورم در حالی که پیر زنم، و این شوهرم پیر مردی است؟! این راستی چیز عجیبی می‌باشد!»<sup>۲</sup> (هود: ۷۲).

ب- حضرت یعقوب: در سوره یوسف از قول برادران یوسف آمده است که گفتند: «ای عزیز! او پدر پیری دارد (که سخت ناراحت می‌شود) یکی از ما را به جای او بگیر ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم!»<sup>۳</sup> (یوسف: ۷۸).

ج- حضرت شعیب: در سوره قصص از قول دختران شعیب آمده که به پدر خود شیخ گفتند، خداوند داستان را چنین بیان می‌کند: و هنگامی که موسی به (چاه) آب مدین رسید، گروهی از مردم را در آنجا دید که چهارپایان خود را سیراب می‌کنند و در کنار آنان دو زن را دید که مراقب گوسفندان خویشند (و به چاه نزدیک نمی‌شوند موسی) به آن دو گفت: «کار شما چیست؟ (چرا گوسفندان خود را آب نمی‌دهید؟!))» گفتند: «ما آنها را آب نمی‌دهیم تا چوپانها همگی خارج شوند و پدر ما پیر مرد کهنسالی است (و قادر بر این کارها نیست.)!»<sup>۴</sup> (القصص: ۲۳).

د- در یک جای قرآن به صورت جمع «شیوخ» آمده است که بر همه افرادی که

۱. «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (الحشر: ۷).

۲. «قَالَتْ يَا وَيْلَتَى أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ» (هود: ۷۲).

۳. «قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ» (یوسف: ۷۸).

۴. «وَلَمَّا وَرَدَ مَاءٌ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةٌ مِنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّى يُصَدِرَ الرِّعَاءُ وَأُبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ» (القصص: ۲۳).

به سن میانسالی و پیری می‌رسند اطلاق شده است.<sup>۱</sup> (غافر: ۶۷).

همانطور که مشاهده شد واژه شیخ در قسم مفرد جز بر پیامبران الهی که به سن پیری رسیده‌اند، اطلاق نشده است. البته می‌دانیم پیامبران در همان سن پیری دارای رای و نظر و علم فوق‌العاده‌ای بوده‌اند شاید استعمال قرآن برای آنها برای توجه به این امر بوده باشد نه صرفاً کهولت و تجربه‌وی. قرآن درباره حضرت ابراهیم می‌فرماید: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا» (النساء: ۵۴). یا اینکه نسبت به مردم (پیامبر و خاندانش) و بر آنچه خدا از فضلش به آنان بخشیده، حسد می‌ورزند؟ ما به آل ابراهیم، (که یهود از خاندان او هستند نیز)، کتاب و حکمت دادیم و حکومت عظیمی در اختیار آنها (پیامبران بنی اسرائیل) قرار دادیم.

و درباره حضرت یعقوب می‌فرماید: «فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَازْتَدَّ بِصَيْرٍ قَالِ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (یوسف: ۹۶) هنگامی که بشارت دهنده فرارسید، آن (پیراهن) را بر صورت او افکند ناگهان بینا شد! گفت: «آیا به شما نگفتم من از خدا چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید؟!».

و در سخنان حضرت شعیب مکرر این قول تکرار شده است «قَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ» (الاعراف: ۸۵) دلیل روشنی از طرف پروردگارتان برای شما آمده است. بینات همان چیزی است که همه انبیاء با آن فرستاده شدند «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ» (الحديد: ۲۵) در این آیات ملاک تبعیت کهولت نبوده، بلکه علم این انبیاء عامل تبعیت بوده است.

همچنین برای سایر انبیاء و افراد، علم را معیاری برای تبعیت ذکر می‌کند. در سوره انبیا می‌فرماید: «و به هر يك از آنان علم فراوانی دادیم» (الانبیاء: ۷۹) برای غیر انبیاء مانند لقمان نیز می‌فرماید: «ما به لقمان حکمت دادیم (و به او گفتیم): شکر خدا را بجای آور» (لقمان: ۱۲) حضرت موسی به حضرت خضر فرمود: «آیا از تو پیروی کنم تا آنچه به تو تعلیم داده شده و مایه رشد و صلاح است، به من بیاموزی؟» (الکھف: ۶۶) حضرت موسی به دلیل تعلیم و رشد خواست از حضرت خضر تبعیت کند نه بزرگ بودن و کهولت سن. همچنین

۱. «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخًا...» (غافر: ۶۷).

حییب نجار فرمود: به علت تجربه و سنم از من تبعیت کنید، بلکه گفت: ای کاش قوم من می دانستند آنچه را که من می دانم. در واقع بخاطر آگاهی من از انبیاء بیاید از من اطاعت کنید<sup>۱</sup> (یس: ۲۶).

## ۵. اهل در لغت و اصطلاح

اهل جمع آن اهلون و اهلات و جمع الجمع آن اهالی است. «اهل الرجل» همسر فرد و اهل الامر والیان امر، اهل خانه، ساکنان آن و اهل مذهب، عقیده مندان آن می باشند (فراهیدی، ۱۴۱۰ ق، ۴: ۸۹). راغب گفته است: اهل یعنی کسانی که با او (مرد) در یک خانه زندگی می کنند. بعداً بطور مجاز به کسانی که او و آنها را یک نسب جمع می کند اهل بیت آن مرد گفته اند. اهل الاسلام کسانی هستند که دین اسلام آنها را تحت این اصطلاح جمع می کند در حالی که شریعت و دین به برداشتن حکم نسبی در خانواده و در بیشتر احکام میان مسلمان و کافر حکم کرده است (راغب، ۱۴۱۲ ق، ۹۶). طریحی گفته: اصل واژه اهل برای پیروان و تابعان یک نفر به کار می رود. بعد دیدند که خانواده وی بیش از دیگران از او تبعیت می کنند، پس آن را اهل نامیدند. (طریحی، ۱۳۷۵، ۵: ۳۱۴) مطرزی دامنه خانواده را گسترش داده است و گفته است: «(أهلُ) الرَّجُل: امرأته و ولده و الذین فی عیاله و نفقته، و کذا کلِّ أَخ و أخت أو عم أو ابن عم أو صَبَّی أجنبي» (مطرزی، بی تا، ۱: ۵۱). قرآن کریم آنان را که با پیامبر هم عقیده باشند و به او ایمان آورند اهل او و ذریه او می داند و کسانی که فرزند نسبی وی باشند در صورت ایمان نیاوردن از اهل او بیرون می داند. در قرآن آمده است که حضرت نوح بعد از طوفان و غرق شدن پسرش گفت: خدایا پسر من از اهل من است و وعده تو حق است، وعده داده بودی که اهل مرا از غرق نجات دهی پس چرا پسر من غرق شد؟<sup>۲</sup> خداوند در جواب فرمود: قطعاً او از اهل تو نیست او عمل غیر صالح است.<sup>۳</sup> در اینجا ملاحظه می کنیم که فرزند نوح در اثر کفر از اهل او خارج می شود و در جای دیگر چنین آمده است:

۱. «يَأْتِيَتْ قَوْمِي يَعْلَمُونَ» (یس: ۲۶).

۲. «رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ» (هود: ۴۵).

۳. «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ» (هود: ۴۶).

پس او و هر که را در آن کشتی با او بود، نجات دادیم آن گاه باقی ماندگان را غرق کردیم.<sup>۱</sup> این دو آیه صریحا بیان می‌کند که نوح و آنان که با او بودند همه نجات یافتند و دیگران همه هلاک شدند و در سوره صافات آمده است: و او و کسانی را از اندوه بزرگ رهانیدیم و [تنها] نسل او را باقی گذاشتیم.<sup>۲</sup> در اینجا است که پیروان نوح، اولاد او و اهل او شمرده شده‌اند، می‌گوید: فقط فرزندان او را باقی گذاردیم حال آنکه در دو آیه قبل خواندیم تمام آنان که با او بودند نجات یافتند، می‌گوید او و اهل او را از غصه بزرگ نجات دادیم حال آنکه تمام پیروان او را نجات داد (قرشی، ۱۳۷۱ ش، ۱: ۱۳۶-۱۳۷).

با توجه به سخنان فوق، لغویان معانی همسر مرد، خانواده، پیروان و تابعان شخص را برای اهل ذکر کرده‌اند. همه معانی می‌تواند در حدیث مورد بحث صدق کند. البته متاثر شدن از کلام بستگی به خود شیخ و پیروانش دارد. شیخی مانند حضرت نوح و حضرت لوط از نظر معنوی هیچ مشکلی ندارند، ولی اهلشان (زن و فرزند) منحرف هستند. یعنی به صورت مطلق نمی‌توانیم بگوییم هر شیخی در هر خانواده ای یا در هر جامعه ای سخنش می‌تواند نافذ باشد.

ممکن است کسی بگوید حدیث (الشیخ فی اهلہ کالنبی فی امته) در صدد تبیین آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ» (التحریم: ۶) است، یعنی این که شیخ باید خانواده خویش را از آتش جهنم محفوظ بدارد، همانگونه که نبی وظیفه دارد امت خود را هدایت کند و به بهشت برین برساند؟ بله این سخن متینی است، ولی به صورت مطلق نمی‌تواند پذیرفته شود، بلکه این امر بستگی به شخصیت و وظیفه شناسی شیخ و خانواده وی دارد.

### ۶. کنکاشی در حدیث «العالم فی اهلہ کالنبی فی امته»

در این حدیث بیشتر توجه به جنبه علم عالم است، خواه این که عالم جوان باشد یا پیر. در سنت عملی پیامبر گزینش تخصص و آگاهی را عینا مشاهده می‌کنیم. جوانانی عالم و قادر که شایستگی داشته‌اند را بر افراد مسن و با تجربه برتری داده است، به عنوان مثال اسامه بن زید را به عنوان فرماندهی جنگ (روم) به شام

۱. «فَاتَّجِبْنَا وَ مَنْ مَعَهُ فِي الْفُلِّ الْمَشْحُونِ ثُمَّ أَعْرَفْنَا بَعْدَ الْبَاقِينَ» (الشعراء: ۱۱۹-۱۲۰).

۲. «وَ نَجَّيْنَا وَ أَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ وَ جَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ...» (الصافات: ۷۶-۷۷)

فرستاد، در حالی که جوانی نورس بود (وتر، ۱۳۸۶ ش، ۱: ۱۲۹). امام علی را برای خواندن سوره براءت بر مشرکان مکه بر ابوبکر ترجیح داد (طبرسی، ۱۳۷۲، ۵: ۶). در حالی که ابوبکر در آن زمان به سخنی شیخی (چهل به بالا) رسیده بود، اگر حدیث اول درست باشد، چرا (شیوخ) انتخاب نشدند؟

علاوه بر سنت پیامبر، قرآن نیز معیار برتری انسانها و نافذ بودن سخن آنان را علم دانسته است و در بسیاری از آیات به آن تاکید می‌کند، به عنوان نمونه می‌فرماید: «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» (بگو آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟) (الزمر: ۹) و از پیروی از ظن منع کرده است (التجم: ۲۸). همچنین حضرت آدم را تعلیم اسماء داد، در حالی که اگر حق با حدیث اول بود، نیازی به علم نبود بزرگی سن حضرت آدم در بین قوم خود کفایت می‌کرد. «وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» (البقره: ۳۱) حضرت ابراهیم زمانی که در حق پیامبران بعد از خود دعا کرد، معیار تعلیم را خواستار شد. «رَبَّنَا وَ ائْتِنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (البقره: ۱۲۹) در واقع حضرت ابراهیم در کنار نبی بودن معیار عالم بودن را مطالبه کرد. پیامبر بزرگوار اسلام نیز با وجودی که به سن شیخی (۴۰ به بالا) رسیده بود و به نبوت مبعوث شده بود، ولی خداوند به او فرمود که بگوید: «وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» (طه: ۱۱۴) در اینجا نیز نبوت در کنار علم آمده است. یعنی نبی باید عالم باشد و تشابه به نبی نیز لازمه اش عالم بودن است، خواه جوان باشد خواه پیر.

از آنجایی که نبی در جهت سوق دادن مردم به سوی خداوند تبارک و تعالی می‌باشد، به نظر می‌رسد منظور از شیخ عالم دینی است که نقش نبی را می‌تواند در خانواده داشته باشد و آنها را در جهت کمال سوق دهد.

مهمترین دلیل بر این که منظور از شیخ، فرد عالمی است که مردم از علم ایشان بهره مند می‌شوند، حدیث نزدیک ترین مردم به درجه نبوت اهل علم هستند می‌باشد (صالحی شامی، ۱۴۱۴ ق، ۱۰: ۳۳۷). این حدیث بیان می‌کند که معیار قرابت به نبوت علم می‌باشد نه کهولت و ...

در حدیثی از پیامبر نقل شده است که فرمود: «الشَّيْخُ يَضْعَفُ جِسْمَهُ، وَ قَلْبُهُ شَابٌّ عَلَى حُبِّ اثْنَيْنِ: طُولِ الْحَيَاةِ، وَ حُبِّ الْمَالِ» (پاینده، ۱۳۸۳ ش، ۵۴۰) جسم



انسان پیر ناتوان می‌شود و دل وی بر محبت دو چیز جوان باقی می‌ماند: عمر دراز و محبت مال. از آنجایی که می‌دانیم تمنای عمر طولانی نتیجه آرزوی دور و دراز و محبت مال نتیجه حب دنیا است و حب دنیا هم راس هر گناه و خطایی می‌باشد. بنابراین باید تبعیت از شیخی شود که به امور دنیوی وابسته نباشد و این مهم فقط با تزکیه و علم حاصل می‌شود.

### ۷. معیار تبعیت شونده در قرآن

حدیث مورد بحث با تشبیه (ادنی به اعلی) یی که انجام می‌دهد، خود به خود تبعیت (از شیخ) را در ذهن تداعی می‌کند، به همین دلیل سراغ قرآن می‌رویم تا ببینیم چه کسی و چه معیاری را برای تبعیت بیان می‌کند؟  
 ا. از دیدگاه قرآن کسی که پیروی می‌شود، کافر (آل عمران، ۱۴۹) اهل کتاب (آل عمران: ۱۰۰) مسرف (الشعراء: ۱۵۱) مخلف از جنگ (آل عمران: ۱۶۸) نباشد. پیروی از او کورکورانه (لقمان: ۲۱) و باعث نقص اعمال نشود. (الحجرات: ۱۴) بلکه اطاعت او پاداش عمل را مضاعف کند (الفتح: ۱۶).

ب. از دیدگاه قرآن پیروی شونده یا خدا یا رسول (النساء: ۵۹) یا جانشین رسول (النساء: ۵۹؛ طه: ۹۰) و یا شخصی منتسب به مقام و جایگاه الهی (مانند پدر و مادر تا زمانی که انسان را به شرک و اداری نکنند یا حییب نجار و امثال او) (یس: ۲۱) است. اگر شیخ در یکی از این اقسام قرار گیرد و انسان را به جهان مافوق بشریت رهنمود کند می‌تواند متبوع باشد.

ج. بخاطر سبقت در ایمان، سبقت گیرندگان نخستین را متبوع معرفی می‌کند و از کسانی که از آنها پیروی می‌کنند تمجید می‌کند (التوبه: ۱۰۰).

د. قرآن تبعیت شونده را کسی می‌داند که به راه درست و استوار هدایت می‌کند. (غافر: ۳۸) آن جوان باشد یا پیر فرقی نمی‌کند اطاعت از او واجب می‌باشد.

ه. عطف‌هایی از جمله اولوا الامر (النساء: ۵۹) صدیقان، شهداء، صالحان (النساء: ۶۹) و مومنان (التوبه: ۱۰۶) « که قرآن بر کلمه رسول و نبی آورده است، در واقع لیستی از پیروی شونده‌ها می‌باشند که دستور پیروی از آنها می‌دهد.

و. قرآن اسوه‌های که برای تبعیت معرفی می‌کند، ایمان به خدا و آخرت را در

آنها گنجانده است، (نه کهولت را) مثلاً حضرت ابراهیم و پیروانش را اسوه معرفی می‌کند بخصوص زمانی که به قوم (مشرک) خود گفتند: «ما از شما و آنچه غیر از خدا می‌پرستید بیزاریم ما نسبت به شما کافریم و میان ما و شما عداوت و دشمنی همیشگی آشکار شده است تا آن زمان که به خدای یگانه ایمان بیاورید!» - جز آن سخن ابراهیم که به پدرش (عمویش آزر) گفت (و وعده داد) که برای تو آمرزش طلب می‌کنم، و در عین حال در برابر خداوند برای تو مالک چیزی نیستم (و اختیاری ندارم)! پروردگارا! ما بر تو توکل کردیم و به سوی تو بازگشتیم، و همه فرجامها بسوی تو است! (الممتحنه: ۴) درباره پیامبر خاتم نیز می‌فرماید: «مسلماً برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود، برای آنها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند.» (الاحزاب: ۲۱) همچنین می‌فرماید: «در تو سجایای اخلاقی عظیمی وجود دارد» (القلم: ۴) همچنین ایشان را دلسوز نسبت به هدایت آنها می‌داند. (التوبه: ۱۲۸) تا جایی که نزدیک است خود را در آستانه هلاکت قرار دهد (الشعراء: ۲) ولی با این حال قرآن حتی به اهل وی نمی‌گوید بخاطر سنش به ایشان احترام بگذارید و سخنش را گوش فرادهید.

ز. هر کسی از انبیاء تبعیت کند می‌تواند تبعیت شونده شود. مثلاً درباره حضرت ابراهیم می‌فرماید: «سزاوارترین مردم به ابراهیم، آنها هستند که از او پیروی کردند، و (در زمان و عصر او، به مکتب او وفادار بودند همچنین) این پیامبر و کسانی که (به او) ایمان آورده‌اند (از همه سزاوارترند) و خداوند، ولی و سرپرست مؤمنان است.» (آل عمران: ۶۸) امام علی (ع) هم در نهج البلاغه می‌فرماید: إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِالْأَنْبِيَاءِ أَعْلَمُهُمْ بِمَا جَاءُوا... إِنَّ وَلِيَّ مُحَمَّدٍ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ إِنَّ بَعْدَتْ لِحَمَّتُهُ وَ إِنَّ عَدُوَّ مُحَمَّدٍ مَنْ عَصَى اللَّهَ وَ إِنَّ قَرِيبَتْ قَرَابَتُهُ (دستی، ۱۳۷۸ ش، حکمت ۹۶). نزدیک‌ترین مردم به انبیا آگاه‌ترین آنان است به آنچه آنها از جانب حق آورده‌اند. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «نزدیک‌ترین مردم به ابراهیم آنهایند که از او پیروی کردند و این پیامبر اسلام و گرویدگان به اویند.» (آل عمران: ۶۸) سپس فرمود: دوست محمد (ص) کسی است که خدا را اطاعت کند هر چند پیوندش با محمد دور باشد، و دشمن محمد (ص) کسی است که خدا را نافرمانی نماید هر چند قرابتش به آن حضرت نزدیک باشد.

## ۸. وظایف نبی از دیدگاه قرآن

حدیث فوق در صدد تشابه شیخ به نبی می‌باشد، این تشابه یا از جهت احترام است یعنی همانگونه که نبی باید مورد احترام قرار گیرد، شیخ و بزرگ خانواده یا جماعت نیز باید مورد احترام قرار گیرد، یا این تشابه از جهت وظایف می‌باشد، یعنی همانگونه که نبی در امت خود وظایفی دارد شیخ و پیر خانواده و جماعت نیز وظایفی دارد که باید آنها را انجام دهد. بنابراین برخی از وظایف پیامبران را از دیدگاه قرآن بیان می‌کنیم تا ببینیم بر مطلق شیخ (یعنی شیخ فاقد علم و تخصص) می‌تواند صدق کند یا خیر.

مهمترین وظیفه انبیاء هدایت بشر بوده است. خداوند درباره حضرت موسی می‌فرماید: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (ابراهیم: ۵) در این قسم شخص هادی باید این گونه باشد الف- باید دلسوز باشد، خداوند درباره پیامبر می‌فرماید: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ» (التوبه: ۱۲۸) به یقین، رسولی از خود شما به سویتان آمد که رنجهای شما بر او سخت است و اصرار بر هدایت شما دارد و نسبت به مؤمنان، رئوف و مهربان است! ب- جرئت مبارزه با ستمگران عصر خود را داشته باشد، مانند حضرت موسی باشد و به سمت طاغوت عصر خود که فرعون است برود و با تمام قدرت و نیرو بگوید: «قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» (طه: ۵۰) گفت: پروردگار ما همان کسی است که به هر موجودی، آنچه را لازمه آفرینش او بوده داده سپس هدایت کرده است! ج- علاوه بر هدایت قریه و منطقه خود، قریه‌های دیگر را نیز در نظر بگیرد همانگونه که حضرت سلیمان نامه‌ای به ملکه سبا نوشت.

دعوت انسانها به پرستش خداوند و نهی از پرستش غیر او. در قرآن از زبان پیامبران کرارا بیان شده است. پیامبران آنقدر بر این امر تاکید داشتند تا جایی که ممکن بود جان خود را در معرض نابودی قرار دهند (الشعراء: ۳).

بشارت و انداز نسبت به آینده. خداوند درباره پیامبر خاتم می‌فرماید: «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ» (فاطر: ۲۴) ما تو را بحق برای بشارت و انداز فرستادیم و هر امتی در گذشته انداز کننده‌ای داشته است!

تعلیم کتاب و حکمت. حضرت ابراهیم در دعای خود می‌فرماید: «رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (البقره: ۱۲۹) پروردگارا! در میان آنها پیامبری از خودشان برانگیز، تا آیات تو را بر آنان بخواند، و آنها را کتاب و حکمت بیاموزد، و پاکیزه کند زیرا تو توانا و حکیمی (و بر این کار، قادری!) این مهم به دو صورت انجام می‌گیرد یکی تلاوت پی در پی آیات که در بسیاری از آیات قرآن آمده است به عنوان نمونه در سوره آل عمران آمده: «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (آل عمران: ۱۶۴) خداوند بر مؤمنان منت نهاد (نعمت بزرگی بخشید) هنگامی که در میان آنها، پیامبری از خودشان برانگیخت که آیات او را بر آنها بخواند، و آنها را پاک کند و کتاب و حکمت بیاموزد هر چند پیش از آن، در گمراهی آشکاری بودند. و دیگری تبیین کردن آیات که همان تعلیم کتاب و حکمت می‌باشد. این مورد نیز در بسیاری از آیات قرآن آمده است، به عنوان نمونه: «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (النحل: ۴۴) و ما این ذکر (قرآن) را بر تو نازل کردیم، تا آنچه به سوی مردم نازل شده است برای آنها روشن سازی و شاید اندیشه کنند!

گوش دادن به سخنان و درد و دل مومنان. پیامبر بزرگوار آن را به نحو احسن انجام می‌داد، به گونه ای که برخی از بیمار دلان به ایشان نسبت گوش دادند (التوبه: ۶۱). صبر در برابر مشکلات هدایت. از آنجا که این راه فراز و نشیب زیادی دارد، صبر پولادی را خواستار می‌باشد، خداوند نیز در اولین آیات نازل شده می‌فرماید: «و بخاطر پروردگارت شکیبایی کن!» (المدثر: ۷).

اهتمام به امور اجتماعی مسلمانان. همانگونه که آمده است «پس هنگامی که از کار مهمی فارغ شدی به امر مهم دیگری پرداز» (الشرح: ۷). با کافران و منافقان مبارزه عقیدتی و جهادی داشته باشد. «ای پیامبر! با کفار و منافقین پیکار کن و بر آنان سخت بگیر!» (التحریم: ۹).

قرآن کریم وظایف دیگری نیز برای پیامبران محاسبه کرده ولی برای جلوگیری

از اطاله کلام از ذکر آنها خود داری می‌کنیم. باید این سخن دوباره تکرار شود این که وظیفه و تاثیر شیخ در اهلش مانند تاثیر پیامبر در امتش باشد، بستگی به شخصیت شیخ (عالم بودن و تاثیر کلام وی)، خانواده وی، سن وی (چون در سن شیخ نیز اختلاف است) دارد، اما با مرور مطالب بالا دریافت می‌شود که بر مطلق شیخ (یعنی پیر فاقد علم و تخصص) نمی‌تواند صدق کند.

## ۹. نتیجه‌گیری

از بررسی‌های که انجام شد نتایج زیر حاصل شد:

۱. حدیث «الشَّيْخُ فِي أَهْلِهِ كَالنَّبِيِّ فِي أُمَّتِهِ» در منابع متقدم معتبر شیعه و اهل سنت نقل نشده است. در منابع شیعه سندی برای آن وجود ندارد و در منابع اهل سنت توسط محمد بن عبدالملک یا عمر بن غنائم نقل شده است که علمای اهل سنت احادیث آنها را فاقد اعتبار دانسته اند. متن آن نیز با الفاظی مانند «الشَّيْخُ فِي بَيْتِهِ - الشَّيْخُ فِي جَمَاعَتِهِ - الْعَالِمُ فِي أَهْلِهِ» نقل شده است. در جمع بین آنها می‌توان گفت حدیث الْعَالِمُ فِي قَوْمِهِ مبین حدیث الشَّيْخُ فِي أَهْلِهِ است و سه حدیث دیگر در صدد گسترش دامنه فعالیت شیخ می‌باشند و این فعالیت ابتدا از خانه سپس اهل و بستگان و در مرحله بعد جماعت شروع می‌شود.

۲. واژه شیخ از نظر لغت دانان دارای معانی: مسن، عالم، عالم دین، صاحب رای و صاحب احترام می‌باشد. پس لزومی ندارد آن را فقط به معنای اول برگردانیم. در شرح‌های که درباره این حدیث وارد شده است بیشتر جنبه علم شیخ مد نظر بوده است.

۳. واژه اهل به معنای همسر، خانواده، پیروان و افراد هم عقیده آمده است، که همه معانی آن می‌تواند برای حدیث فوق درست باشد.

۴. در منابع اهل سنت حدیث مرسل «الْعَالِمُ فِي قَوْمِهِ كَالنَّبِيِّ فِي أُمَّتِهِ» نقل شده است. که اگر بین آن دو مقایسه شود، می‌توانیم برداشت کنیم در حدیث اول کهنسال عالم مد نظر بوده است.

۵. حدیث مورد بحث در صدد تشابه شیخ به نبی می‌باشد، این تشابه

یا از جهت احترام است یعنی همانگونه که نبی باید مورد احترام قرار گیرد، بزرگ خانواده یا جماعت نیز باید مورد احترام قرار گیرد، یا این تشابه از جهت وظایف می باشد، یعنی همانگونه که نبی در امت خود وظایفی دارد بزرگ خانواده و جماعت نیز وظایفی دارد که باید آنها را انجام دهد. با مروری بر برخی از وظایف پیامبران از دیدگاه قرآن، مشاهده شد که آن بر مطلق شیخ (یعنی شیخ فاقد علم و تخصص) نمی تواند تطبیق داشته باشد.

### منابع

- آلوسی، شهاب الدین محمود، روح المعانی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.  
 ابن بابویه، محمد بن علی، الخصال، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۶۲ ش.  
 ابن حبان، محمد، المجروحین، محقق: محمود ابراهیم زاید، حلب، دارالوعی، ۱۳۹۶ ق.  
 ابن حجر عسقلانی، أبو الفضل أحمد بن علی، لسان المیزان، هند، دائره المعارف النظامیه، ۱۹۷۱ م.  
 ابن عساکر، ابوالقاسم علی بن حسن، معجم الشیوخ، دمشق، دارالبشائر، ۱۴۲۱ ق.  
 ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، مصحح: میر دامادی جمال الدین، بیروت، دار الفکر، چاپ سوم، ۱۴۱۴ ق.  
 ابوالفداء، اسماعیل بن محمد، کشف الخفایات، محقق: عبد الحمید بن أحمد هندواوی، بی جا، المكتبة العصرية، ۲۰۰۰ م.  
 ابوالمحاسن قاوقچی، محمد بن خلیل، اللؤلؤ المرصوع فیما لا أصل له أو بأصله موضوع، بیروت، دار البشائر الإسلامیه، ۱۴۱۵ ق.  
 ابوریه، محمود، الاضواء علی السنه المحمديه او دفاع عن الحدیث، مترجم محمد موسوی، قم، ذوی القربی، ۱۳۸۹ ش.  
 ازهری، محمد بن احمد، تهذیب اللغة، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، بی تا.  
 بروجردی، آقا حسین، جامع احادیث الشیعه، تهران، انتشارات فرهنگ سبز، ۱۳۸۶ ش.  
 پاینده، ابوالقاسم، نهج الفصاحه، قم، انصاریان، ۱۳۸۳ ش.  
 حر عاملی، محمد بن حسن، امل الامل، بی جا، بی تا، (مکتبه الشامله)  
 حلّی، حسن بن یوسف، قواعد الاحکام، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۱۳ ق.  
 حمیری، نشوان بن سعید، شمس العلوم، دمشق، دار الفکر، بی تا.  
 دشتی، محمد، ترجمه نهج البلاغه، چاپ دوم، قم، جلوه کمال، ۱۳۷۸ ش.  
 ذهبی، شمس الدین، میزان الاعتدال، محقق علی محمد الجاوی، بیروت، دارالمعرفه، ۱۹۶۳ م.  
 راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات، بیروت، دارالعلم الدار الشامیه، ۱۴۱۲ ق.  
 رفاعی، احمد، قلاده الجواهر، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۸۰ م.  
 زمخشری، محمود، اساس البلاغه، بیروت، دار صادر، ۱۹۷۹ م.  
 زین الدین محمد، فیض القدر، مصر، مکتبه التجاریه الکبری، ۱۳۵۶ ش.  
 سخاوی، المقاصد الحسنه، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۹۸۵ م.  
 سیوطی، جلال الدین، لآلیء المصنوعه فی الأحادیث الموضوعه، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۶ م.  
 \_\_\_\_\_، الجامع الصغیر، بی جا، بی تا، مکتبه الشامله، بی تا  
 سهروردی، عبدالقادر، آداب المریدین، تهران، مولی، ۱۳۶۳ ش.

- سهروردی، عمر بن محمد، عوارف المعارف، بیروت، دارالکتب العربیه، ۱۹۶۶م  
 شعرانی، عبدالوهاب بن احمد، لطائف المنن، قاهره، المطبعه المیمنیه، ۱۳۲۱ ق.  
 \_\_\_\_\_ الانوار القدسیه فی معرفه قواعد الصوفیه، بیروت، مکتبه المعارف، ۱۴۰۸ ق.  
 شعیری، محمد بن محمد، جامع الأخبار، نجف: مطبعه حیدریه، بی تا.  
 شمس الدین، محمد بن عمر، المجالس الوعظیه فی شرح احادیث خیر البریه، بیروت، دارالکتب  
 العلمیه، ۲۰۰۴ م.  
 شوکانی، محمد بن علی، فتح القدير، بیروت، دار ابن کثیر، ۱۴۱۴ ق.  
 صالحی شامی، محمد بن یوسف، سبل الهدی و الرشاد، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۴ ق.  
 طبرسی، علی بن حسن، مشکاه الانوار، نجف، المکتبه الحیدریه، ۱۳۴۴ ش.  
 طبرسی فضل بن حسن، مجمع البیان، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ش.  
 طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، مصحح احمد حسینی اشکوری، تهران، مرتضوی، ۱۳۷۵ ش.  
 عبد الکریم بن محمد بن عبد الکریم، التدوین فی اخبار قزوین، محقق: عزیزالله عطاردی،  
 دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۸ ق.  
 عتر الحلبي، نورالدین محمد، منهج النقد، دمشق-سوریه، دار الفكر، ۱۴۱۸ ق.  
 عراقی - زبیدی، تخریج احادیث احياء علوم الدين، الرياض، دارالعاصمه، ۱۴۰۸ ق.  
 قتال نیشابوری، محمد بن احمد، روضة الواعظین و بصیرة المتعظین، انتشارات رضی، ۱۳۷۵ ش.  
 فتنی، محمد طاهر بن علی، تذکره الموضوعات، اداره الطباعه المنیره، ۱۳۴۳ ق.  
 فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، قم، هجرت، ۱۴۱۰ ق.  
 فیروز آبادی، محمد بن یعقوب، القاموس المحيط، بیروت، دار الکتب العلمیه، بی تا.  
 قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، تهران، دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۷۱ ش.  
 کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ط اسلامیه، تهران، دار الکتب الإسلامیه، ۱۴۰۷ ق.  
 گیلانی، عبدالقادر، جلاء الخاطر، سنندج، انتشارات کردستان، ۱۳۸۱ ش.  
 متقی هندی، علاء الدین علی بن حسام الدین، کنز العمال، مؤسسة الرسالة، ۱۹۸۱ م.  
 مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت: دار احياء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.  
 مدنی، علی خان بن احمد، الطراز الأول، مشهد، مؤسسة آل البيت عليهم السلام لاحیاء التراث، ۱۳۸۴ ش.  
 مرعی بن یوسف، فوائد الموضوعه، الرياض، دار الوراق، ۱۹۹۸ م  
 مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ ش.  
 مطرزی، ناصر بن عبدالسید، المغرب، حلب، مکتبه اسامه بن زید، بی تا.  
 منتجب الدین، علی بن عبیدالله، الفهرست، محدث، جلال الدین، قم، کتابخانه عمومی آیت الله  
 العظمی مرعشی نجفی، ۱۴۲۲ ق.  
 موسی، حسین یوسف، الإفصاح، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، بی تا.  
 نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم: مؤسسه آل البيت  
 علیهم السلام، ۱۴۰۸ ق.  
 وتر، ضاهر، آیین نبرد در عصر پیامبر (ص)، مترجم عبدالحسین بینش، قم، زمزم هدايت وابسته به  
 پژوهشکده علوم اسلامی امام صادق (ع)، ۱۳۸۶ ش.